

چشم درمن نگاه کرد پس از برکت آن بگذشت اینست خاصیت
و پرهیزکاری **نقلت** که جوانی مجلسی ساخته بود و جماعتی
حاضر بودند تا با هدیگر شراب خورند پس آن جوان چهار دینار
آقچه بلامی داد تا نقل خرد از برای مجلس شرب پس بیرون
رفت و گذشت مجلس منصور تمام افتاد پس زبانی استماع کلام و کلام
شیخ کرد پس در میانه و غط درویشی برخواست و چیزی طلب
کرد پس منصور عارف بود که هر کس که چهار دینار آقچه باین
درویش دهد من چهار دعا در شان او بکنم پس غلام با خود
همچو معاملتی بهتر از این نیایی پس آن چهار دینار آقچه بگذشت
داد پس منصور سوال از غلام کرد که چه دعا میخواهی بکنی
برای بکنم پس غلام گفت **اول** آنکه خود آزاد گویم **دوم**
آنکه خواجه مرا توبی روزی شود و ازین کار بر گردد **سوم**
آنکه عوض این چهار دینار آقچه بیایم **چهارم** آنکه الله سبحانه
و تعالی بومق و بر خواجه من و بر تو و بر مجلسیان تو رحمت کند
پس منصور عارف دعا ای بکرد پس غلام باز پیش خواجه رفت

چه آوردی

چه آوردی غلام گفت من در مجلس منصور عارف بودم و چهار
دعا بآن چهار دینار آقچه خریدم ام پس خواجه گفت دعا چه بود
پس غلام هر چهار باز گفت پس خواجه اش تعویذ عظیم در
باطن خود بیافت پس گفت اول ترا آزاد کردم و خود از بهر
خدای تعالی توبه کردم که باقی عمر در شراب بخورم و عوض این چهار
دینار آقچه ترا چهار صد دینار بدهم پس گفت ای غلام آنچه
کردم پس آنکمی بدست من نیست پس شب آن خواجه
خواب رفت و در خواب دید که با وی گفتند توبه این ضعف
و ناتوانی آنچه توانستی کردی پس ما با این همه توانایی و کرم
بر تو و بر منصور و بر مجلسیان او هر چه کردیم لاجرم چون
شراب پاک بود دعا نیز چنین مستجاب شد اینست خاصیت
علم یا عمل **نقلت** که یکی از علما بر کوردستان آذربایجان
رسید قومی را دید که همه ستر با باجه بر آورده بودند پس
در پیش شخصی نشستند و اظهار علم خود بکرد آن مرد گفت
اینهار که قطعاً در میان این قوم اظهار علم نکنی که در اینجا

۵۰۶